

نگاهی به عصمت حضرت موسی علیه السلام از منظر فریقین با رویکردی به آیات ۱۴-۱۷ سوره قصص

سمیه خاری آرائی^۱

چکیده

یکی از مهم ترین مسائل قرآن و روایات و تقریباً مورد اتفاق علما و دانشمندان مسلمان، وجوب عصمت پیامبران و پاکی آن‌ها از هر گونه آلودگی و گناه است. عصمت انبیا با دلایل عقلی و نقلی به اثبات رسیده است؛ اما در این میان، آیاتی وجود دارد که ظاهر آن‌ها با مسئله عصمت سازگاری ندارد و این امر، موجب شده است که مخالفان عصمت، آن را دستاویز خود قرار دهند و در ظاهر، مسائلی را به پیامبران از جمله حضرت موسی علیه السلام نسبت دهند که با ساحت مقدس آن بزرگواران همخوانی ندارد. نگارنده در این نوشتار، نخست به بررسی عصمت یا عدم عصمت حضرت موسی علیه السلام از منظر مفسران شیعه و سپس مفسران اهل سنت درباره آیه ۱۵ سوره مبارکه قصص می‌پردازد. سپس در ادامه، روایات فریقین را درخصوص این مطلب بررسی می‌کند تا به عصمت یا عدم عصمت حضرت موسی علیه السلام و اختلافات موجود در تفاسیر و روایات فریقین پی ببرد و به شبهات آن پاسخ دهد و نقدهایی را بر برخی نظریات مفسران و تعدادی از روایات وارد می‌کند و به پاره‌ای از شبهات اشاره کرده و پاسخ می‌دهد.

کلیدواژه‌ها: عصمت، حضرت موسی علیه السلام، گناه، تفاسیر، فریقین.

۱. مقدمه

پیامبران که مبلغ احکام و آورنده دین و شریعت از جانب پروردگارانند، باید خود را از هر گونه آلودگی و ناپاکی که با مقام نبوت و رسالت سازگار نیست، پاک و منزّه دارند؛ چه در غیر این

*. تاریخ دریافت: ۱۳۹۸/۱۰/۰۵، تاریخ پذیرش: ۱۴۰۲/۰۳/۱۸.

۱. دانشجوی دکتری رشته علوم قرآن و حدیث، دانشگاه قرآن و حدیث قم (s.kharianani@yahoo.com).

صورت، علاوه بر این که مورد نفرت عموم قرار می گیرند، خود به پند و نهي ديگران نياز دارند و به جای آن که خود واعظ و مبلغ باشند، باید به پند ديگران گوش فرا دهند.

کسی که خود به گناه و ناپاکی آلوده است، نمی تواند ديگران را از آلودگی باز دارد و سخن او هرگز مؤثر نخواهد افتاد. پس شرط اول در تأثیر پند و اندرز، همانا پاک بودن اندرزگو و واعظ از آلودگی و گناه و زشتی هاست. یکی از این انبیا، حضرت موسی علیه السلام است که نظریات و شبهاتی در خصوص برخی آیات مثل: ﴿وَدَخَلَ الْمَدِينَةَ عَلَىٰ حِينٍ غَفْلَةٍ مِّنْ أَهْلِهَا فَوَجَدَ فِيهَا رَجُلَيْنِ يَقْتَتِلَانِ هَٰذَا مِنْ شِيعَتِهِ وَهَٰذَا مِنْ عَدُوِّهِ فَاسْتَعَاثَ الَّذِي مِّنْ شِيعَتِهِ عَلَى الَّذِي مِّنْ عَدُوِّهِ فَوَكَرَهُ مُوسَىٰ فَقَضَىٰ عَلَيْهِ قَالَ هَٰذَا مِنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ إِنَّهُ عَدُوٌّ مُّضِلٌّ مُّبِينٌ﴾ (قصص: ۱۵) مطرح شده است که در این پژوهش، بدان پاسخ داده می شود.

۱-۱. فرضیه تحقیق

۱. گناه حضرت موسی علیه السلام از نوع ترک اولی بوده است.
۲. گناه حضرت موسی علیه السلام - که همان ترک اولی است -، عصمت و نبوت او را زیر سؤال نمی برد.
۳. وجود کلماتی مانند «ظلم» در خصوص حضرت موسی علیه السلام، هیچ گاه این کلمات را منافی عصمت نمی کند و در نتیجه، حضرت موسی علیه السلام معصوم است.

۲-۱. نگاهی گذرا به آیه ۱۵ سوره قصص

در آیه ۱۵ سوره مبارکه قصص آمده است: ﴿فَوَكَرَهُ مُوسَىٰ فَقَضَىٰ عَلَيْهِ قَالَ هَٰذَا مِنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ﴾؛ «موسی مشتم محکمی بر سینه او زد و او را کشت و گفت: این از عمل شیطان است». این آیه با توجه به مضمون و محتوایش، محل مناقشه مفسران و راویان قرار گرفته و بر اساس آن، نظریات گوناگونی بر عصمت و عدم عصمت حضرت موسی علیه السلام بیان شده است.

۳-۱. واژگان آیه

الوکز: الضرب بجمع الکف (ابن اثیر جزری، ۱۳۶۷: ۲۱۹/۵). وکزه، وکزا یعنی او را دفع کرد و به او ضربه زد. الوکز به معنای زدن است و وکزه، یعنی او را با دست به هم گره زد. گفته اند

﴿فَوَكَرَهُ مُوسَى فَقَضَى عَلَيْهِ﴾ یعنی با مشت به چانه او زد (فراهیدی، ۱۴۱۰: ۳۹۴/۵). الوکز الطعن: با تمام دست، چیزی را دفع کردن و ضربه زدن (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲: ۴۸۲/۵)؛ و کز به معنای زدن و انداختن است (قرشی، ۱۳۷۱: ۲۴۰/۷).

﴿فَقَضَى عَلَيْهِ﴾: گفته‌اند: قضی علیه، یعنی مرگ را بر او وارد کرد و او را کشت؛ یعنی موسی مشت بر او زد و کارش را تمام کرد (همان: ۱۸/۶).

در خصوص آیه ﴿فَوَكَرَهُ مُوسَى فَقَضَى عَلَيْهِ﴾، یعنی «قتله» (او را کشت) و «قضی علیه» یعنی مُرد (طریحی، ۱۳۷۵: ۳۴۲/۱).

القضاء: قضاء در اصل به معنای فیصله دادن به امر است، قولی باشد یا فعلی از خدا باشد یا از بشر (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲: ۶۷۴).

۴-۱. تجزیه و ترکیب آیه

«فَ» فای عطف و «وَكَزَ» فعل ماضی مبنی بر فتح؛ «هَ» مفعول به و محلاً منصوب و «موسى» فاعل است و جمله، معطوف است به جمله قبلی. «فَقَضَى» فعل ماضی و فاعل او ضمیر مستتر است. «عَلَيْهِ» جار و مجرور متعلق به فعل و جمله معطوف است به قبلیش.
«قال» فعل ماضی و فاعل آن ضمیر مستتر «هو» و جمله مستأنفه است و محلی از اعراب ندارد. «هذا» مبتدا و «من عمل» خبر مبتدا؛ «الشيطان» مضاف الیه است و جمله، جمله اسمیه است (درویش، ۱۴۱۵: ۲۹۱/۷ و ۲۹۲؛ دعاس، ۱۴۲۵: ۴۲۳/۲).

۲. غفلت و گناه موسی ﷺ در یهودیت و مسیحیت

داستان کشته شدن آن مرد مصری به دست موسی ﷺ در تورات این گونه گزارش شده که: روزی موسی مردی مصری را دید که مردی عبری را می‌زد. چون چنین دید، این سوی و آن سوی را نگریست و چون کسی را ندید، پیش آمد و آن مرد مصری را کشت و در ریگ‌ها پنهان کرد. و این ستم‌کاران و گناه‌کارانی که موسی ﷺ با خداوند پیمان بست که هرگز آنان را پشتیبانی و یاری نکند، کسی نیستند جز همین بنی اسرائیل. باری، موسی ﷺ از یاری کردن آن مرد اسرائیلی که به کشته شدن آن مرد مصری انجامید، پشیمان شد و از این روی، پس از پشیمانی و پوزش، آهنگ آن کرد که هرگز ستم‌کاران را پشتیبانی نکند (بیومی و راستگو، ۱۳۸۳، ۴۱۴/۲).

اما در گزارش تورات همان‌گونه که دیدیم، کسی از موسی علیه السلام یاری نخواست؛ بلکه این خود موسی علیه السلام بود که بدون درخواست کسی، این سو و آن سورا نگریست و چون کسی را ندید، پیش رفت و مرد مصری را کشت و در ریگ‌ها پنهان کرد (سفر خروج، ۱۲: ۱۱-۱۵).

۳. بررسی آرا و نظریات مفسران فریقین درباره آیه

۳-۱. دیدگاه مفسران شیعه

مفسران و علمای شیعه، نظریات مختلفی درباره آیه بیان کرده‌اند که به بررسی آنها می‌پردازیم:

قرآن می‌فرماید: و به هنگامی که اهل شهر در غفلت بودند، موسی علیه السلام وارد شهر شد. ناگهان دو مرد را دید که در حال جنگ و نزاع‌اند. یکی‌شان از پیروان او بود (و از بنی اسرائیل)، و دیگری از دشمنانش. آن که از پیروان او بود، در برابر دشمنش از وی تقاضای کمک کرد؛ موسی علیه السلام مشت محکمی بر سینه او زد و کار او را ساخت و بر زمین افتاد و مُرد. موسی علیه السلام گفت: «این از عمل شیطان بود؛ که او دشمن و گمراه‌کننده آشکاری است». سپس عرض کرد: «پروردگارا! من به خویشتن ستم کردم؛ مرا ببخش!». خداوند او را بخشید؛ که او غفور و رحیم است (قصص: ۱۵ و ۱۶).

حال سؤال این‌جاست که سخن حضرت موسی علیه السلام که گفت: «این از عمل شیطان بود؛ که او دشمن و گمراه‌کننده آشکاری است» و یا گفته او که: «پروردگارا! من به خویشتن ستم کردم؛ مرا ببخش!»، چگونه با عصمت او سازگار است؟

در این مورد باید بگوییم: یکی از درباریان فرعون (قبطی)، فردی از پیروان موسی علیه السلام را مجبور به جمع‌آوری هیزم می‌کند و بدین سبب با هم درگیر می‌شوند و در این هنگام موسی علیه السلام برای کمک، مشت به سینه قبطی می‌زند که در اثر آن، قبطی کشته می‌شود (مکارم شیرازی، ۱۳۷۴: ۱۶/۴۲؛ شیخ طوسی، بی‌تا: ۱۳۶/۸؛ حسینی شاه‌عبدالعظیمی، ۱۳۶۳: ۱۰/۱۱۱).

شبهه: سخن حضرت موسی علیه السلام که گفت: «این از عمل شیطان بود؛ که او دشمن و گمراه‌کننده آشکاری است» و یا گفته او که «پروردگارا! من به خویشتن ستم کردم؛ مرا ببخش!»، چگونه با عصمت او سازگار است؟ به عبارت دیگر، اگر قتل قبطی جائز بود و

کار قبیحی نبود، چرا حضرت موسی علیه السلام گفت: این از عمل شیطان است و از عمل خود طلب مغفرت نمود؟ و چرا در جواب اعتراض فرعون به این عمل گفت: من در آن وقت گمراه بودم؟

پاسخ: تفاسیر موجود در این آیات را می توان به سه دسته تقسیم کرد: دسته اول: عمدی نبودن قتل قبطی؛ دسته دوم: قتل به حکم الهی؛ دسته سوم: سهوی و گناه صغیره بودن قتل مرد قبطی. آنچه مفسران به بیان آن پرداخته اند، این است که این عمل موسی علیه السلام، ترک اولی بوده است؛ او با این عمل (قتل)، خود را به زحمت انداخته است و به خاطر این کار، فرعونیان از او نمی گذرند و ترک اولی به معنای کاری است که ذاتاً حرام نیست؛ بلکه موجب می شود که کار بهتری ترک شود بی آن که عمل خلافی انجام شده باشد (عروسی حویزی، ۱۴۱۵: ۱۱۹/۴؛ حسینی شاه عبدالعظیمی، ۱۳۶۳: ۱۰/۱۱۱).

در کتاب عیون اخبار الرضا آمده که: مأمون همین را از امام هشتم سؤال کرد، حضرت فرمود: منظور از جمله «این از عمل شیطان بود»، نزاع و جدال آن دو مرد بود؛ و منظور از جمله «پروردگارا! من به خویشتن ستم کردم»، این است که من خود را در آن جایی که نباید بگذارم، گذاشتم و نباید وارد این شهر می شدم؛ و منظور از «مرا ببخش»، این است که مرا از دشمنان مستور بدار و پنهان کن؛ زیرا یکی از معانی غفران، پنهان کردن و پوشاندن است (صدوق، ۱۳۷۸، باب ۱۵۵/۱۵؛ عروسی حویزی، ۱۴۱۵: ۱۱۹/۴؛ طباطبایی، ۱۴۱۷: ۱۸/۱۶).

شیخ طوسی در تفسیر تبیان می فرماید: قتل آن مرد قبطی، قبیح نبود و خدا موسی علیه السلام را امر به کشتن او کرده بود؛ ولی بهتر بود به جهت مصالحی، موسی علیه السلام این قتل را به تأخیر اندازد و چون مقدم شد، این ترک اولی بود و لذا موسی علیه السلام استغفار کرد (طوسی، بی تا: ۱۳۷/۸).

صادقی تهرانی در تفسیر البلاغ فی تفسیر القرآن بالقرآن می فرماید: حضرت موسی علیه السلام قصد کشتن قبطی را نداشت، یک مشت برآورد که دفع شر او بکند، با همان مشت، کشته شد. یعنی حضرت، قصد قتل او را نداشت؛ بلکه اتفاقی قتل حاصل شد (صادقی تهرانی، ۱۴۱۹: ۳۸۷).

صاحب تفسیر شریف لاهیجی می فرماید: وکز و قتل به حکم خدای تعالی بود؛ زیرا که کافر حربی به حکم خدای تعالی واجب القتل است. در جمله «قال هذا من عمل الشيطان»، «هذا»



اشاره به اقتتال و نزاع بنی اسرائیل و قبطی دارد که این کار، از شیطان و وسوسه او بود. «انه عدو مفضل مبین»؛ به درستی که شیطان، دشمنی است گمراه‌کننده (شریف لاهیجی، ۱۳۷۳: ۶۰/۳).

صاحب مجمع البیان هم به این سؤال این گونه پاسخ می‌دهد که: قتل به خاطر خلاصی مؤمن از دست آن ظالم بود و فی نفسه، مقصود نبوده؛ پس حسن و غیر قبیح است (طبرسی، ۱۳۷۲: ۳۸۲/۷).

بعضی چنین گفته‌اند: این عمل (کشتن قبطی) هر چند نافرمانی موسی علیه السلام نسبت به خدای تعالی نبود، برای این که اولاً خطا بود نه عمدی؛ ثانیاً جنبه دفاع از مرد اسرائیلی داشت و مرد کافر و ظالمی را از او دفع کرد، در عین حال این طور هم نبوده که شیطان در آن هیچ مداخله‌ای نداشته باشد؛ چون شیطان همان طور که از راه وسوسه، آدمی را به گناه و نافرمانی خدا وادار می‌دارد، همچنین او را به هر کار مخالف صواب نیز وادار می‌کند؛ کاری که گناه نیست، لکن انجامش مایه گرفتاری و مشقت است. مسلماً موسی علیه السلام در این جا گناهی مرتکب نشد؛ بلکه در واقع ترک اولایی از او سر زد که نمی‌بایست چنین بی‌احتیاطی‌ای کند تا به دردسر و زحمت و رنج بیفتد. او در برابر همین ترک اولی از خدا تقاضای عفو کرد و خدا نیز او را مشمول لطفش قرار داد (طباطبایی، ۱۴۱۷: ۱۸/۱۶؛ مکارم شیرازی، ۱۳۷۴: ۴۳/۱۶).

گناهان گاهی مطلق هستند؛ یعنی همه، آن‌ها را انجام داده‌اند، مانند دروغ و خوردن مال حرام و غیره. گاهی نیز نسبی‌اند؛ یعنی اگر برخی آن عمل را انجام بدهند، اشکالی ندارد، اما این کار اگر از فردی که دارای مقام و منزلت است سرزند، مناسب او نیست که چنین عملی را انجام بدهد؛ چیزی که ما از آن به «حسنات الأبرار، سیئات المقربین» تعبیر می‌کنیم و آن به ترک اولی، معروف است و ما آن را گناه نسبی می‌دانیم که گناه به شمار نمی‌آید و مخالف مقام عصمت نیست و در احادیث از معصیت با عنوان مخالفت با مستحبات یاد شده است (طوسی، ۱۴۰۹: ۲۱۷/۷). آن چنان که در حدیثی امام باقر علیه السلام فرموده: «نوافل روزانه، مستحب است و واجب نیست... ولی ترک آن‌ها معصیت است؛ چون خداوند می‌خواهد، هر کس عمل نیکی را انجام می‌دهد بر آن تداوم داشته باشد (عروسی حویزی، ۱۴۱۵: ۴۰۴/۳)؛ یعنی مستحبات را ترک نکند و این ترک نوافل و عدم تداوم آن مستحبات، معصیت شمرده شده است.

شبهه: اگر ترک اولی معصیت است، پس طبق این قاعده، آیا لازم است که موسی علیه السلام همیشه گنهکار به شمار بیاید؟

پاسخ: «عصیان، لفظی عامیانه است؛ اما درباره خواص و صاحبان مقام الهی، انجام دادن زشتی‌ها و ترک واجبات، هر چند مقید باشد، روا نیست، مانند این‌که بگویند خدای تعالی فلان پیغمبر را به کاری مستحب امر فرمود، وی عاصی شد و مخالفت کرد» (ابوالفتوح رازی، ۱۳۷۱: ۱۳/۱۳؛ سبزواری، ۱۴۱۹: ۶/۹۷).

بعضی چنین قلم‌فرسایی می‌کنند: هر عمل و حرکتی که از بشر صادر شود گرچه بر اساس خطا باشد و یا قصد آن را نیز نداشته، ولی چگونگی عمل، سرنوشت‌ساز باشد و تبعات دشوار و دگرگونی به دنبال داشته باشد و هیچ شائبه معصیت و اختلال نظام در آن نباشد، لا محاله به وسایطی به نیرنگ شیطانی استناد خواهد داشت. در قطب مخالف، با فساد آنچه به ساحت پروردگار و به نیروی فرشتگان و کمک آنان استناد دارد، فقط اعمال صالح است که واجد مصلحت باشد و در آن، شائبه اختلال نظام و یا تبعات دشوار نباشد و چنان‌که عملی که به ظاهر ساده خودنمایی می‌نماید، ولی به‌طور تصادفی، تبعات دشوار و دگرگونی به دنبال داشته باشد، آن نیز مستند به نیرنگ شیطانی است. مانند زد و خورد اسرائیلی با قبطی و هم‌چنین درخواست عاجزانه کمک و استنصار از موسی علیه السلام که بر حسب ظاهر، لازم بود که موسی علیه السلام درخواست او را بپذیرد و خطر کافری را از خداپرستی دفع کند و اسرائیلی‌ای را از خطر کشته شدن حفظ نماید و رهایی بخشد؛ ولی نظر به این‌که مرگ قبطی در آن میان به صورت قتل خودنما بود، دگرگونی را در زندگی موسی علیه السلام به دنبال داشت و ممکن بود فتنه و فساد را زیاده بر آن، شیطان علیه موسی علیه السلام بر پا نماید (حسینی همدانی، ۱۳۸۰: ۱۲/۲۰۱ - ۲۰۲).

شبهه: آیا عصمت پیامبران پس از بعثت و رسالت آنهاست یا دلیلی عقلی حاکم بر لزوم عصمت آنها مطلق است و پیش از بعثت و نبوت انبیاء را نیز شامل می‌شود؟

پاسخ: آنچه از موسی علیه السلام سر زد، ترک اولایی بیش نبود. او با این عملش خود را به زحمت انداخت؛ چرا که قتل یک قبطی، به وسیله موسی علیه السلام، چیزی نبود که فرعونیان به آسانی از آن بگذرند و می‌دانیم ترک اولی، به معنای کاری است که ذاتاً حرام نیست؛ بلکه موجب می‌شود که



کار خوب تری ترک شود، بی آن که عمل خلافی انجام شده باشد. نظیر این تعبیر، در سرگذشت بعضی دیگر از انبیا، از جمله حضرت آدم علیه السلام نیز آمده است (مکارم شیرازی، ۱۳۷۴: ۱۲۲/۶).
در حدیثی که در عیون الأخبار از امام علی بن موسی الرضا علیه السلام در تفسیر این آیات آمده، چنین می خوانیم: «منظور از عبارت ﴿هَذَا مِنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ﴾، نزاع و جدال آن دو مرد با یکدیگر بوده که عمل شیطانی محسوب می شده، نه عمل موسی علیه السلام، و منظور از جمله ﴿رَبِّ اِنِّي ظَلَمْتُ نَفْسِي﴾، این است که من خود را در آن جا که نباید بگذارم، گذاردم و نباید وارد این شهر می شدم، و منظور از جمله ﴿فَاغْفِرْ لِي﴾، این است که مرا از دشمنانت مستور دار تا بر من دست پیدا نکنند؛ چون یکی از معانی غفران، پوشانیدن است (صدوق، ۱۳۷۸: ۱/۱۹۸؛ عروسی الحویزی، ۱۴۱۵: ۱۱۹/۴).

گروهی بر این عقیده اند که: «قتل قبطی قبیح نبود؛ چون خداوند او را به قتل قبطی امر کرد که این سزاوارتر بود به تأخیر آن و مقدم داشتن قتل قبطی، ترک اولی و افضل است و ادله عقلی دلالت دارد بر این که بر انبیا چیزی از قبايح نه بزرگ آن و نه کوچک آن جایز نیست» (طوسی، ۱۴۰۹: ۱۳۸/۸).

انبیا علیهم السلام معصوم از گناهان هستند، نه از ترک اولی و به عبارت دیگر: انبیا معصوم از گناهانی هستند که نسبت به غیر آنان گناه است، نه از گناهانی که نسبت به خود انبیا علیهم السلام گناه محسوب می شود؛ چه حسنات و نیکی های ابرار و نیکان گناهان و سیئات مقرّبین است و توبه انبیا علیهم السلام از التفات و توجه به غیر خداست (گنابادی، ۱۴۰۸: ۱۸۵/۳).

علامه طباطبایی می گوید: «این عمل (کشتن قبطی) نافرمانی موسی نسبت به خدای تعالی نبود؛ برای این که اولاً خطایی بود نه عمدی، ثانیاً جنبه دفاع از مرد اسرائیلی داشت، و مرد کافر و ظالمی را از او دفع کرد، ولکن در عین حال این طور هم نبوده که شیطان در آن هیچ مداخله ای نداشته باشد؛ چون شیطان همان طور که از راه وسوسه، آدمی را به گناه و نافرمانی خدا و او می دارد، همچنین او را به هر کار مخالف صواب نیز وادار می کند؛ کاری که گناه نیست، لیکن انجامش مایه گرفتاری و مشقت است، هم چنان که آدم و همسرش را از راه خوردن آن درخت ممنوع، گرفتار کرد و کار آنان را به آن جا کشانید که از بهشت بیرون شوند» (طباطبایی، ۱۴۱۷: ۱۸/۱۶).

عده‌ای نوشته‌اند: «حضرت موسی علیه السلام ترک اولی کرد و بر پایه این‌که کلمه "هذا" اشاره به عمل حضرت موسی علیه السلام باشد، قتل آن مرد فرعون‌ی ترک اولی، یا قتل خطا بوده، نه عمدی» (نجفی، ۱۳۹۸: ۱۴۶/۱۵).

گروهی بر این عقیده‌اند که: «انبیاء، افرادی باغیرت، جوان‌مرد، مظلوم‌نواز و ظلم‌ستیز بوده‌اند و در صورت لزوم با دشمن درگیر می‌شدند و از زور بازو بهره می‌بردند» (قرائتی، ۱۳۸۳: ۲۹/۹).
جمعی قلم‌فرسایی کرده‌اند: «عصیان موسی علیه السلام ترک مستحب یا انجام دادن مکروه است؛ چون پیامبران معصوم هستند و هدیه و ارمغانی برای بندگان خدا هستند و عملی در ظاهر یا باطن انجام نمی‌دهند که عصمت آن‌ها را زیر سؤال ببرد و موجب نفرت مردم از آن‌ها شود» (شیبانی، ۱۴۱۳: ۱۵۰/۴ و ۱۵۱).

عصیان به معنای نافرمانی از امر و نهی مولوی باشد که اطاعت از آن لازم است و عصیان، مساوی با گناه می‌شود؛ اما اگر در مقابل امر و نهی ارشادی باشد که صرفاً امرکننده به جهت محبت و دلسوزی برای مخاطبش چنین گفته، این نافرمانی، مساوی با گناه نیست. حال با توجه به این مطلب، آیاتی که ظلم و عصیان را به حضرت موسی علیه السلام نسبت می‌دهد، به هیچ وجه نص در ارتکاب گناه توسط آنان نیست؛ زیرا اولاً اگر آنان گناهکار شده بودند، حداقل یک وعده آتش و جهنمی به آنان می‌داد. ثانیاً اگر آنان با انجام دادن این کارها گناهکار شده باشند، بنابراین نباید به مقام نبوت و رسالت می‌رسیدند، در حالی که رسیدند. بنابراین، مدلول این آیه با آیه ﴿لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ﴾ (بقره: ۱۲۴) در تضاد است. پس نصی در کار نیست و جزء آیات متشابه می‌شود. ثالثاً ادله نقلی دیگری که بر گناه نکردن ایشان دلالت دارد، جلوی ظهور این آیه در گناهکار بودن این افراد را می‌گیرد» (مصباح یزدی، ۱۳۷۷: ۲۰۹ - ۲۱۲).

شبهه: در آیه ﴿وَإِذِ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا قَالَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي قَالَ لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ﴾ (بقره: ۱۲۴)، «الظالمين» مطلق است. کسی که ظلم کرده است، سابقاً یا لاحقاً، یا ظلم خواهد کرد، عهد رسالتی و حیاتی ربانی به او نمی‌رسد. بنابراین چه طور خداوند، حضرت موسی علیه السلام را که فردی را به قتل رسانده، رسول خود کرده است؟



پاسخ: باید گفت «عهدی» این جا عهد امامت بر کل مکلفان است. مثلاً ابراهیم علیه السلام وقتی که ﴿إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا﴾ آمد، رسول بود یا نه؟ بلی. اولوالعزم بود یا نه؟ بلی. رسول بود و نبی بود و اولوالعزم بود، برای این که خدا بفرماید: ﴿إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا﴾، بعد از این که امتحان کامل بالاترین مراحل عبودیت را در حد اعلا داد و وقتی که تمام کرد (فَاتَمَّهُنَّ)، از امتحان خوب درآمد؛ امتحاناتی که به ذبح اسماعیل رسیده بود، بعد ﴿إِنِّي جَاعِلُكَ﴾. این بعد از وحی است؛ برای این که خدا دارد با او صحبت می کند. خدا که با ابراهیم به صورت وحیانی صحبت می کند، ابراهیم که بعد از نبوت، رسول است، بعد ولی عزم است. این جعل امامت، جعل امامت علیاست در بعد ولایت عزم. امام، مقام بسیار والا و عالی است. بنابراین کسی که در تمام عمر تکلیفش چه قبلاً چه حالا چه بعداً، گناه کوچکی اگر بکند این امام نخواهد بود، و لیکن رسول می شود. کما این که حضرت موسی علیه السلام رسول بود» (صادقی تهرانی، ۱۴۱۹: ۱۹).

سید مرتضی این آیه را به دو وجه بیان فرمودند: حالت اول این است که این قتل به قصد دفاع بود و دفاع، چه از خود باشد و چه از دیگری، اگر در آن قصد و هدف ضرر رساندن نباشد، نه تنها قبیح نیست، بلکه هر رنجی که از آن حاصل شود، حسن و نیکوست. در عمل موسی علیه السلام نیز قصد قبلی برای قتل نبود؛ اما عملش منجر به آن شد. بنابراین، قتل مرد قبطی، نه تنها قبیح نبود، بلکه شایسته نیز بود. بنابراین، منظور از ﴿هَذَا مِنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ﴾ عمل مقتول بود؛ زیرا او مخالف خدا و مستحق قتل بود. عبارت ﴿رَبِّ إِنِّي ظَلَمْتُ نَفْسِي﴾ نیز برای رجوع به خداوند متعال و اعتراف به کوتاهی از جبران نعمت‌ها بوده نه برای گناه. ﴿فَاغْفِرْ لِي فَعَفَرَ لَه﴾ یعنی از من این قرابت و طاعت و انقطاع به سوی خود را بپذیر. به همین تناسب نیز ﴿فَعَلَّهَا إِذَا وَ أَنَا مِنَ الصَّالِّينَ﴾ یعنی نمی دانستم که مشتم یا دفاعم به قتل منجر می شود.

حالت دوم آن است که خداوند متعال، استحقاق مرد قبطی برای قتل را به سبب کفرش به موسی علیه السلام فهمانده بود؛ اما به او توصیه کرده بود قتل وی را تا زمانی که صاحب قدرت و مکننت شود به تأخیر بیندازد، ولی وقتی موسی علیه السلام ظلم او را به یکی از شیعیانش دید، دعوت الهی به تأخیر قتل را ترک کرد و به قصد کشتن، او را زد.

با این تفسیر، معنای ﴿هَذَا مِنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ﴾ این است که شیطان این قتل را و ترک مندوب الهی را برایم زیبا جلوه داد و ثوابی را که در صورت عمل به مندوب الهی مستحق آن بودم از من

گرفت. ﴿رَبِّ إِنِّي ظَلَمْتُ نَفْسِي﴾ نیز به جهت حرمان و از دست دادن ثوابی بود که با عمل به مندوب الهی مستحق آن بود. یعنی مراد از ظلم، ترک مستحب است که تأخیر قتل آن مرد قبطی بوده و موسی ﷺ به جهت مبالغه در کمک به شیعه خودش در قتل آن مرد قبطی تعجیل کرد و ترک اولی کرد و از ثواب مترتب شده بر آن کار مستحبی، محروم شد، لذا فرمود: بر خودم ظلم کردم. ﴿فَاغْفِرْ لِي فَغَفَرَ لَهُ﴾. نیز به معنای قبول است، یعنی خدایا! عملم را از من بپذیر و استحقاق ثواب و ستایش را نیز به من عنایت کن. همچنین منظور موسی ﷺ از عبارت ﴿فَعَلْتُهَا إِذَا وَأَنَا مِنَ الصَّالِّينَ﴾، این بود که من از رستگاری و ثوابی که در تأخیر قتل مرد قبطی بود محروم شدم (سید مرتضی، ۱۲۵۰: ۶۷).

۲-۳. نظریات اهل سنت

فخر رازی در تفسیر مفاتیح الغیب می فرماید: مرد قبطی، استحقاق قتل را داشته؛ چون کافر حربی بوده و خونش مباح است. او دو فرض را برای مرد قبطی در نظر می گیرد: ۱. مستحق قتل باشد؛ ۲. مستحق قتل نباشد.

با فرض حالت دوم، قتل قبطی، معصیت و گناه است. پس فخر رازی، فرض حالت اول را صحیح می داند و معتقد است که جایز است بگوییم او به دلیل این که کافر حربی است، خونش مباح است. با این بیان، او برای عبارت ﴿هَذَا مِنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ﴾، وجوهی را جایز می داند: وجه اول: وقتی موسی ﷺ مرتکب آن عمل شد، مندوب الهی را ترک کرد؛ چون اولی این بود که زمان آن به تأخیر بیفتد و معنای آیه این است که اقدام من بر ترک عمل شیطان بود. وجه دوم: «هذا» اشاره به فعل مقتول دارد، نه فعل موسی ﷺ. وجه سوم: «هذا» اشاره به خود مقتول دارد یعنی از جنود شیطان است (فخر رازی، ۱۴۲۰: ۵۸۵/۲۴).

جمعی نوشته اند: «این طلب مغفرت، از ترک اولی است و منظور از "ظلمت نفسی" این است که ظلم به خودم کردم به خاطر کشتن این شخص فرعون؛ چون اگر فرعون بفهمد، مرا خواهد کشت و منظور از "فاغفرلی" این است که خدایا! این را مخفی کن که فرعون نفهمد. اگر قرآن در سوره شعرا آیه ۱۴ از قول حضرت موسی ﷺ می فرماید: ﴿لَهُمْ عَلَى ذَنْبٍ﴾ (برای آنها برعهده من گناهی است)، به حسب عقیده و گمان فرعونیان بوده است نه این که موسی ﷺ واقعاً

گناهکار باشد» (شوکانی، ۱۴۱۴: ۱۸۹/۴).

عده‌ای نوشته‌اند: «وقتی خداوند متعال موسی علیه السلام را به مقام نبوت برگزید، معصوم بود و هیچ گناه صغیره و کبیره‌ای را انجام نمی‌داد و شایسته نیست درباره موسی علیه السلام چنین سخن بگوییم» (اندلسی، ۱۴۲۰: ۲۹۳/۸).

عده‌ای تفسیر دیگری مطرح کردند که موسی علیه السلام ناخواسته و بدون تعمد، باعث مرگ مرد قبطی شد؛ چون تنومند و بسیار عصبانی بود، اما چون امری از جانب خداوند برای کشتن مرد قبطی نرسیده بود، اظهار ندامت کرد (بلخی، ۱۴۲۳: ۳۳۹/۳؛ سمرقندی، بی‌تا: ۶۰۱/۲؛ طبری، ۱۴۱۲: ۲۹/۲۰).

عده‌ای قتل مرد قبطی به دست موسی علیه السلام را گناه صغیره دانسته‌اند. در تفسیر بیان المعانی آمده است که: مرگ قبطی خطاست و قتل خطایی، گناه صغیره است نه کبیره (ملاحویش، ۱۳۸۲: ۳۶۰/۲).

صاحب تفسیر کشاف در این باره می‌گوید: اگر سؤال شود که «چرا موسی علیه السلام قتل کافر را عمل شیطان و ظلم به نفس خود نامید و از آن استغفار کرد؟» باید گفت: دلیل آن است که موسی علیه السلام قبل از این که اذن قتل به او داده شود، مرتکب آن شد و این گناهی بود که از آن استغفار کرد و ابن جریر گفته: شایسته نیست پیامبری قبل از آن که به وی امر شود، مرتکب قتل نفسی شود (زمخسری، ۱۴۰۷: ۳۹۸/۳).

۴. روایات و احادیث فریقین درباره آیه

روایات بسیاری قتل قبطی را که حضرت موسی علیه السلام مرتکب آن شد، غیر عمد دانسته‌اند که بلافاصله بعد از ارتکاب به آن پشیمان شده است و از خداوند، طلب آمرزش کرد. در میان روایات شیعی، تنها یک روایت به این شبهه پاسخ گفته است.

۴-۱. قتل به حکم الهی

یک روایت از روایات شیعی به این مسئله اشاره کرده است که آن روایت احتجاج امام رضا علیه السلام و مأمون است که به آن می‌پردازیم:

مأمون پرسید: یا ابا الحسن! شما درباره آیه ﴿فَوَكَرَهُ مُوسَىٰ فَقَضَىٰ عَلَيْهِ قَالَ هَذَا مِنْ عَمَلِ

الشَّيْطَانُ ﴿قصص: ۱۵﴾ چه می فرماید؟ حضرت فرمود: موسی به یکی از شهرهای فرعون وارد شد، در حالی که بی اطلاع از ورود او بودند، و این ورود، بین مغرب و عشاء رخ داد. در آن هنگام دید دو مرد با یکدیگر زد و خورد می کنند: یکی از گروه موسی و دیگری از دشمنان او بود. آن که هم گروه و هم مسلک موسی بود، از موسی بر علیه دیگری که دشمن بود کمک خواست. موسی ﷺ هم به حکم خدا درباره دشمن حکم کرد و با مشت او را زد و او مُرد، و [موسی پس از این کار] گفت: این عمل کار شیطان است. منظورش زد و خوردی بود که بین آن دو مرد رخ داده بود، نه کشتن آن مرد توسط موسی. او یعنی شیطان، دشمنی است گمراه کننده و آشکار.

مأمون گفت: پس معنای این گفته موسی چیست: ﴿رَبِّ إِنِّي ظَلَمْتُ نَفْسِي فَاغْفِرْ لِي﴾ (قصص: ۱۶)؟ حضرت فرمود: منظورش این است که من با وارد شدن به این شهر، خود را در شرایطی قرار دادم که نمی بایست در آن شرایط قرار می دادم. «فَاغْفِرْ لِي» یعنی مرا از دشمنانت بپوشان تا به من دست نیابند و مرا نکشند. خداوند نیز او را آمرزید [و یا طبق آنچه در این جا آمده، او را پوشانید]؛ زیرا او سترکننده و [آمرزنده و] مهربان است. موسی ﷺ گفت: خداوندا! به شکرانه این نعمت، یعنی بازویی که به من دادی به گونه ای که با یک مشت، مردی را از پای در آوردم، هرگز کمک کار مجرمین نخواهم بود؛ بلکه با این نیرو در راه تو مجاهده خواهم کرد تا تو راضی شوی. فردا صبح، موسی ﷺ در شهر ترسان و مراقب بود که دید دوباره همان کسی که دیروز او را به یاری طلبیده بود، بر علیه شخص دیگری، از او کمک می خواهد. موسی ﷺ فرمود: تو جداً آدم اهل شری هستی؛ دیروز با یکی نزاع می کردی و امروز با دیگری! ادبت خواهم کرد، و خواست او را بزند، و همین که خواست آن کسی را که دشمن آن دو بود بزند، او - همان که هم گروه و هم مسلک موسی بود - گفت: ای موسی! آیا می خواهی همان طور که دیروز یک نفر را کشتی، مرا هم بکشی! تو می خواهی جَبَّار باشی و در صدد آن نیستی که جزء مصلحان باشی! مأمون گفت: خداوند از طرف انبیا پیش، به شما جزای خیر دهد یا ابا الحسن! معنای این آیه چیست ﴿قَالَ فَعَلْتُهَا إِذَا وَأَنَا مِنَ الضَّالِّينَ﴾ (شعراء: ۲۰)؟ حضرت فرمودند: وقتی موسی [از مدین] نزد فرعون برگشت، فرعون گفت: ﴿وَفَعَلْتَ فَعَلْتِكَ الَّتِي فَعَلْتَ وَأَنْتَ مِنَ الْكَافِرِينَ﴾ (شعراء: ۱۹). حضرت موسی گفت: من آن کار را در موقعی انجام دادم که راه را گم کرده و



اشتباهاً به آن شهر در آمده بودم و وقتی از شما ترسیدم، فرار کردم و پروردگارم به من حکمت بخشید و مرا از جمله پیامبران قرار داد (صدوق، ۱۳۷۸: ۱۹۵/۱ - ۱/۱۹۸).

شیخ صدوق می‌گوید: با توجه به ناصبی بودن علی بن محمد بن جهم و بغض و عداوتش نسبت به اهل بیت علیهم‌السلام چنین حدیثی از او عجیب است. همان طور که از عبارت صدوق پیداست، سند این روایت، ضعیف است و به غیر از علی بن محمد بن الجهم، تمیم بن عبدالله (بغدادی، ۱۳۶۴: ۴۵/۱) نیز ضعیف است؛ اما به نظر می‌رسد خود شیخ صدوق علی رغم وقوف به ضعیف بودن برخی راویان، متن و مضمون آن را مورد تأیید قرار داده است.

۲-۴. عمدی نبودن قتل قبطنی

از قتاده درباره قتل مرد قبطنی به دست موسی علیه‌السلام روایت شده است: موسی علیه‌السلام مشتی به او زد و قصدی برای کشتن وی نداشت: «حدثنی محمد بن عمرو، قال: ثنا أبو عاصم، قال: ثنا عیسی و حدثنی الحرث، قال: ثنا الحسن، قال: ثنا ورقاء جميعاً، عن ابن أبي نجيح، عن مجاهد فَوَكَّرَهُ مُوسَى قال: بجمع كفه. حدثننا القاسم، قال: ثنا الحسين، قال: ثنی حجاج، عن ابن جریج، عن مجاهد، مثله. حدثننا بشر، قال: ثنا یزید، قال: ثنا سعید، عن قتادة فَوَكَّرَهُ مُوسَى نبی الله، و لم يتعمد قتله» (طبری، ۱۴۱۲: ۳۰/۲۰).

محمد بن اسحاق می‌گوید: موسی علیه‌السلام دید که دو نفر با هم درگیرند، یکی از شیعیان او و مسلمان بود و دیگری پیرو دین فرعون و کافر. آن‌که از شیعیان او بود، در برابر دشمنش از او کمک خواست و موسی علیه‌السلام درشت اندام بود و سخت عصبانی می‌شد. او از آن مرد قبطنی که دشمن هر دویشان بود عصبانی شده و با او درگیر شد و با مشت او را زد؛ اما نمی‌خواست او را بکشد. پس بعد از مرگ او گفت: این کار شیطان بود؛ که او دشمن گم‌راه آشکار است (طبری، ۱۴۱۲: ۳۰/۲۰؛ ابن ابی حاتم، ۱۴۱۹: ۲۹۵۵/۹).

سیوطی در تفسیرش درباره غفران موسی علیه‌السلام از جانب خداوند به خاطر این قتل، از وهب آورده است: خداوند متعال فرمود: ای پسر عمران! به عزتم سوگند اگر آن کسی را که مشت زدی و کُشتی، لحظه‌ای از شبانه‌روز به خالق و رازق بودن من اعتراف کرده بود، به خاطر قتلش طعم عذاب را به تو می‌چشاندم. اما تو را بخشیدم؛ زیرا او هرگز این اعتراف را نکرد (سیوطی، ۱۴۰۴: ۱۲۳/۵).

بنابراین، روایات ذکر شده از اهل سنت، حاکی از آن است که قتل، سهوی و ناخواسته بود و حضرت موسی علیه السلام برای دفاع از مرد اسرائیلی برخاست و باعث کشته شدن مرد قبطی شد و بعد از آن حضرت موسی علیه السلام از خداوند طلب مغفرت کرد و مورد بخشش خداوند قرار گرفت.

۳-۴. رابطه ترک اولی و معصیت

از امام باقر علیه السلام روایت شده که: «نزد آن حضرت ذکر نوافل یومیه می‌گذشت. حضرت علیه السلام فرمود: "ترک‌کننده نماز واجب، کافر است؛ اما ترک‌کننده نماز مستحبی، کافر نیست، اما گناهکار است" که برخی روایت را این گونه شرح داده‌اند: ظاهراً مراد امام علیه السلام از کفر ترک‌کننده نماز واجب، این است که به عنوان اباحت، ترک فریضه کند» (شریف لاهیجی، ۱۳۷۳: ۹۲/۳).

۴-۴. لغزش‌های پیامبران به دلیل عدم پرستش آن‌ها

امام علی علیه السلام در پاسخ به زندیقی می‌فرماید: «لغزش‌های پیامبران، بیانگر دلایل و حکمت و عزت و قدرت خداوند متعال است، زیرا خداوند می‌دانست که برهان‌های پیامبران در دل مردمشان جای می‌گیرد و شاید برخی، آن‌ها را به جای خدا پرستند، همانند حضرت عیسی علیه السلام توسط مسیحیان؛ به همین دلیل، خداوند لغزش را برای پیامبران قرار داد» (طبرسی، ۱۳۷۲: ۲۴۵ - ۲۴۹؛ مشهدی، ۱۳۶۸: ۳۶۶/۸).

نقد روایت

این روایت با چند مطلب در اختلاف است:

الف: آیا - نعوذ بالله! - خداوند نمی‌داند فردی که شایسته است شاید روزی ادعای خدایی کند نباید به پیامبری برگزیده شود؟

ب: برای فرق و تفاوت میان خالق و مخلوق حتماً باید پیامبران، گناه یا ترک اولی کنند تا تفاوت آن‌ها با خداوند متعال مشخص شود و طریق دیگری وجود ندارد؟

ج: آیا پیامبرانی مانند پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله که گناه و خطایی در خصوص آن‌ها نقل نشده، به این معناست که آن‌ها هم‌ردیف خداوند متعال و خالق هستند؟ در حالی که در آیات و روایات مختلف از اعتراف آن بزرگواران به بندگی خداوند متعال اشاره شده است، مانند حضرت موسی علیه السلام (اعراف: ۱۵۶) و حضرت عیسی علیه السلام (انعام: ۱۱۷ و ۱۱۸) و... .



۵-۴. سبب گناه موسی علیه السلام، علم خداوند به گناه

خداوند متعال به موسی علیه السلام وحی کرد: «ای موسی! به عزتم سوگند اگر کسی را بکشی، که به چشم برهم زدنی نزد من اقرار کند که من آفریننده و روزی‌رسان اویم، طعم عذاب را به تو می‌چشانم و همانا چنانچه او برای لحظه‌ای اقرار نکند که من خالق و روزی‌رسان او هستم، موضوع را از تو گذشت می‌کنم» (صدوق، ۱۳۸۵: ۶۰۰/۲؛ بروجردی، ۱۳۸۶: ۶۲/۳۱).

۵. نتیجه‌گیری

مهم‌ترین شبهه‌ای که در مورد عصمت از گناه حضرت موسی علیه السلام مطرح است، مسئله دخالت ایشان در قتل قبطی و حواشی آن است. برخی براساس آیات ۱۴ الی ۱۷ سوره قصص، شبهاتی را بیان می‌کنند که اگر قتل قبطی جایز بود و کار قبیحی نبود، چرا موسی علیه السلام گفت: این از عمل شیطان است و از عمل خود طلب مغفرت کرد؟ و چرا در جواب اعتراض فرعون به این عمل گفت: من در آن وقت از گم‌راهان بودم؟

در آیات و روایات مربوط به این ماجرا دلیلی بر این‌که او به قصد کشتن مرد قبطی اقدام به زدن او کرده باشد، موجود نیست؛ بلکه به‌عکس، موسی علیه السلام قصد کشتن مرد قبطی را نداشت و این اتفاق، ناخواسته و غیر عمدی به وقوع پیوست. از طرفی خداوند متعال نفرمود: «فقتله (او را کشت)»؛ بلکه فرمود: ﴿فوکزه موسی فقضی علیه﴾. پس به قصد دور کردن، مستی به او زد، و کار بر او تمام شد و مردن او اتفاقی بود. چنین قتلی، قتل خطایی است که شرعاً معصیت نیست. پس حضرت موسی علیه السلام قصد کشتن قبطی را نداشت و هدف او دفاع از مظلوم بود و آن قبطی، کافر و مشرک بود و کشتن کافر، آن هم وقتی که در مقام جنگ با مؤمن باشد مورد نکوهش نیست.

اما سخن موسی علیه السلام از عبارت ﴿هذا من عمل الشيطان﴾ درحالی‌که اشاره به نزاع دو مرد دارد، حکایت از آن دارد که شرایط آن زمان برای این عمل مناسب نبود و باعث خروج موسی علیه السلام از مصر شد. اما طلب مغفرت از خداوند با عبارت «فاغفرلی» و اعتراف به ظلم از سوی حضرت موسی علیه السلام به معنای ظلم اصطلاحی نیست که از گناهان محسوب شود؛ بلکه معنایش این است که نفس خودم را به خطر انداختم و از این جهت به نفس خود ستم کردم. پس خدایا! مرا از عواقب

وخیم آن - که شرّ فرعونیان است - خلاص گردان؛ یعنی مرا از دشمنانت بپوشان تا به من دست نیابند و مرا نکشند. خداوند نیز او را آمرزید (و پوشانید)؛ زیرا او سترکننده و مهربان است. وجود کلماتی مانند عصیان، ظلم، توبه و استغفار در قرآن درباره انبیاء، هیچ گاه این معانی را ملازم با عقوبت و منافی با عصمت نمی‌کند و در نتیجه، حضرت موسی علیه السلام و دیگر انبیا، معصوم هستند.



کتاب‌نامه

۱. قرآن کریم.
۲. ابن ابی حاتم الرازی، عبدالرحمن بن محمد بن ادريس، (۱۴۱۹ ق)، تفسير القرآن العظيم، صيدا: المكتبة العصرية.
۳. ابن اثیر جزری، مبارک بن محمد، (۱۳۶۷ ش)، النهاية فی غریب الحديث و الأثر، تحقیق و تصحیح: محمود محمد طنّاحی، قم: موسسه مطبوعاتی اسماعیلیان، چاپ چهارم.
۴. ابوالفتح رازی، حسین، (۱۳۷۱ ش)، روض الجنان، مشهد: آستان قدس رضوی بنیاد پژوهش‌های اسلامی.
۵. الاندلسی، ابو حیان محمد بن یوسف، (۱۴۲۰ ق)، البحر المحيط فی التفسیر، بیروت: دار الفکر.
۶. بروجردی، آقا حسین، (۱۳۸۶ ش)، جامع أحادیث الشيعة، تهران: انتشارات فرهنگ سبز، چاپ اول.
۷. بغدادی، احمد بن حسین واسطی، (۱۳۶۴ ش)، الرجال لابن الغضائری، تحقیق و تصحیح: محمدرضا حسینی، قم: دار الحديث.
۸. بلخی، مقاتل بن سلیمان، (۱۴۲۳ ق)، تفسیر مقاتل بن سلیمان، بیروت: دار احیاء التراث.
۹. بیومی مهران، محمد و سید محمد راستگو، (۱۳۸۳ ش)، بررسی تاریخی قصص قرآن، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ اول.
۱۰. حسینی شاه عبدالعظیمی، حسین بن احمد، (۱۳۶۳ ش)، تفسیر اثنا عشر، تهران: انتشارات میقات.
۱۱. حسینی همدانی، محمد، (۱۳۸۰ ش)، انوار درخشان در تفسیر قرآن، تهران: بی‌نا.
۱۲. درویش، محیی‌الدین، (۱۴۱۵ ق)، اعراب القرآن و بیانه، سوریه: دارالارشاد، چاپ چهارم.
۱۳. دعاس، احمد و دیگران، (۱۴۲۵ ق)، اعراب القرآن الکریم، دمشق: دار منیر و دار فارابی.
۱۴. راغب اصفهانی، حسین بن محمد، (۱۴۱۲ ق)، مفردات الفاظ قرآن، بیروت: دار القلم - دارالشامیة.



١٥. زمخشرى، محمد، (١٤١٧ق)، الكشاف عن حقائق غوامض التنزيل، بيروت: دار الكتاب العربى.
١٦. سبزوارى، محمد، (١٤١٩ق)، إرشاد الأذهان إلى تفسير القرآن، بيروت: دارالتعارف للمطبوعات.
١٧. سمرقندى، نصر بن محمد بن احمد ابوالليث، (بى تا)، بحر العلوم، بيروت: دارالفكر.
١٨. سيوطى، جلال الدين عبدالرحمن بن ابى بكر، (١٤٠٤ق)، الدر المنثور، بيروت: دارالفكر.
١٩. شريف لاهيجى، محمد بن على، (١٣٧٣ق)، تفسير شريف لاهيجى، تهران: دفتر نشر داد.
٢٠. شريف مرتضى، (١٢٥٠ق)، تنزيه الانبياء و الائمة، قم: الشريف الرضى.
٢١. شوكانى، محمد، (١٤١٤ق)، فتح القدير، بيروت: دارالفكر.
٢٢. شيبانى، محمد بن الحسن، (١٤١٣ق)، نهج البيان عن كشف معانى القرآن، تحقيق: حسين درگاهى، تهران: بنياد دايرة المعارف اسلامى.
٢٣. صادقى تهرانى، محمد، (١٤١٩ق)، الفرقان فى تفسير القرآن بالقرآن و السنة، قم: فرهنگ اسلامى.
٢٤. صدوق، محمد بن على بن الحسين بن موسى بن بابويه قمى، (١٣٧٨ق)، عيون اخبار الرضا، تحقيق و تصحيح: مهدي لاجوردى، تهران: نشر جهان.
٢٥. صدوق، محمد بن على بن الحسين بن موسى بن بابويه قمى، (١٣٨٥ش)، علل الشرائع، چاپ اول، قم: كتاب فروشى داورى.
٢٦. طباطبايى، محمدحسين، (١٤١٧ق)، الميزان، قم: منشورات جماعة المدرسين فى الحوزة العلمية فى قم المقدسة.
٢٧. طبرسى، فضل بن الحسن، (١٣٧٢ش)، مجمع البيان فى تفسير القرآن، تهران: ناصر خسرو.
٢٨. طبرى، ابو جعفر محمد بن جرير، (١٤١٢ق)، جامع البيان فى تفسير القرآن، بيروت: دار المعرفة، چاپ اول.

۲۹. طریحی، فخرالدین، (۱۳۷۵ ش)، مجمع البحرين، تحقیق: سید احمد حسینی، تهران: کتابفروشی مرتضوی.
۳۰. طوسی، محمد بن الحسن، (بی تا)، التبیان فی تفسیر القرآن، بیروت: دار احیاء التراث العربی.
۳۱. طوسی، محمد بن الحسن، (۱۴۰۹ ق)، التبیان فی تفسیر القرآن، بی جا: مکتب الاعلام الاسلامی.
۳۲. عروسی الحویزی، عبد علی بن جمعه، (۱۴۱۵ ق)، تفسیر نور الثقلین، قم: اسماعیلیان.
۳۳. فخر رازی، محمد بن عمر، (۱۴۲۰ ق)، التفسیر الکبیر، بیروت: دار الکتب العلمیة.
۳۴. فراهیدی، خلیل بن احمد، (۱۴۱۰ ق)، کتاب العین، قم: انتشارات هجرت.
۳۵. قرائی، محسن، (۱۳۸۳ ش)، تفسیر نور، تهران: ایرانسال.
۳۶. قرشی، علی اکبر، (۱۳۷۱ ش)، قاموس قرآن، تهران: دارالکتب الاسلامیة.
۳۷. گنابادی، حاج ملا سلطان، (۱۴۰۸ ق)، تفسیر بیان السعادة، بیروت: مؤسسه العلمی للمطبوعات.
۳۸. مجلسی، محمدباقر، (۱۴۰۳ ق)، بحار الأنوار، بیروت: مؤسسة الوفا.
۳۹. مشهدی، میرزا محمد، (۱۳۶۸ ش)، تفسیر کنز الدقائق و بحر الغرائب، قم: دار الغدير.
۴۰. مصباح یزدی، محمد تقی، (۱۳۷۷ ش)، آموزش عقائد، تهران: نشر بین الملل.
۴۱. مکارم شیرازی، ناصر، (۱۳۷۴ ش)، تفسیر نمونه، تهران: دار الکتب الاسلامیة.
۴۲. ملاحویش آل غازی، عبد القادر، (۱۳۸۲ ش)، بیان المعانی، دمشق: مطبعة الترقی.
۴۳. نجفی خمینی، محمد جواد، (۱۳۹۸ ش)، تفسیر آسان، تهران: انتشارات اسلامیه.

